اختفا/پنهان کار-بخش سوم

لان شیچن چند قدمی به عقب برداشت.هنوز نمیدانست چه اتفاقی رخ داده است.در این حین،لان وانگجی به مجسمه گوانیین زیبارو که در وسط معبد قرار داشت ضربه ای زد.مجسمه همانطور که بطرف تابوت می رفت در هوا می چرخید و می لرزید.نیه مینگجو هنوز جسد بی جان جین گوانگیائو را نگهداشته و بررسی میکرد.زمانی که مجسمه به او برخورد کرد، درست در همانجایی که ایستاده بود بر زمین افتاد.

وی ووشیان جستی زد و روی سینه گوانیین قدم نهاد.از آنجا که درب تابوت کاملا شکسته شده بود.آنان تنها می توانستند از مجسمه گوانیین برای مهر کردن نیه مینگجو و خشونتش استفاده کنند.نیه مینگجو برای رها شدن از زندان مجسمه بارها و بارها به او کوبید.وی ووشیان هم روی او بود و تکان میخورد به اطراف تلو تلو میخورد و نزدیک بود بیفتد.همانطور که وول میخورد فهمید که اصلا نمیتواند طلسم را طراحی کند:«لان جان،بیا بیا کنار من یکی دیگه هم باشه سنگین تر میشه...چند تا ضربه دیگه بزنه به مجسمه کامل از بین می بردش...»

وی ووشیان پیش از اتمام کار احساس کرد جسمش به طرفی خم میشود.لان وانگجی گوشه انتهایی تابوت را نگهداشت و بلندش کرد.

یعنی تنها با یک دست،تابوتی چوبی را بلند کرد که دو جسد درونش بودند و مجسمه گوانیین رویش قرار داشت و وی ووشیان نیز در بالای مجسمه بود.

وی ووشیان با شگفتی او را نگاه میکرد. سابقا میدانست لان وانگجی دستان قدرتمندی دارد ولی...این صحنه برایش کمی شوکه کننده بود!!

حالت چهره لان وانگجی تغییری نکرد.با دست راست یک نخ ریسمان گونه گیوچین نقره ای را رها کرد.نخ در حین پرواز،چندین بار دور مجسمه گوانیین و تابوت خراب شده چرخید و هر دوی آنها را محکم بهم گرفت.پس از اینکه مطمئن شد جین گوانگیائو و نیه مینگجو بخوبی

مهر شده اند بالاخره دست چپ خود را رها کرد.انتهای تابوت وقتی بر زمین افتاد صدای بلند داشت.

وی ووشیان هم به طرفی کج شد.لان وانگجی نیز سقوط او را با آغوشی باز خوشامد گفت و او را روی زمین نگهداشت.دستانش که مانند وزنه های هزار تنی سنگین و قدرتمند بودند وقتی بدور وی ووشیان می پیچیدند مهربان ترین و لطیف ترین دست ها شدند.

لان شیچن به تابوتی که با هفت سیم گیوچین محکم شده بود خیره ماند.هنوز در تفکر خود غرق شده بود.نیه هوایسانگ دستش را جلوی چشمانش تکان میداد و با ترس میگفت:«....ب-برادر شیچن،حالت خوبه؟»

لان شیچن گفت:«هوایسانگ،الان،اون واقعا میخواست از پشت به من حمله کنه؟»

نیه هوایسانگ گفت:«فکر میکنم همینو دیدم...»

لان شیچن که تردیدش را دید بیشتر به او فشار آورد:«یه کمی بیشتر بهش فکر کن!»

نیه هوایسانگ گفت:«اگه اینطوری ازم بپرسی دیگه نمیتونم مطمئن بشم...آخه واقعا بنظر میرسید که....»

لان شیچن گفت:«انقدر نگو-بنظرمیرسید-!! واقعا اتفاقی افتاد یا نه؟!»

نیه هوایسانگ با مشقت جواب داد:«....من نمیدونم،واقعا نمیدونم!!»

این تنها چیزی بود که هوایسانگ وقتی احساس بیچارگی میکرد میگفت.لان شیچن با دست پیشانی خود را گرفت.حالتش جوری بود انگار سرش شکاف برداشته او دیگر تمایلی به سخن گفتن نداشت.

ناگهان وی ووشیان صدا زد:«برادر هوایسانگ!»

نیه هوایسانگ گفت:«هاه؟»

وی ووشیان گفت:«میشه بگی سوشه چطوری تو رو زخمی کرد؟»

نیه هوایسانگ جواب داد:«اون برادرو گرفته بود....یعنی داشت رئیس مکتب جین را می برد و فرار میکرد منم راهشو سد کردم بعدش.....»

وی ووشیان گفت:«جدی؟ ولی با توجه به جایی که ایستاده بودی بنظرم نمیاد تو راه فرارشونو سد کرده باشی....»

نیه هوایسانگ گفت:«من که نمیتونم عمدا برم بخورم بهش که منو بزنه میتونستم؟؟»

وی ووشیان لبخندی زد:«من که اینو نگفتم»

نیه هوایسانگ گفت:«تو میخوای چی بگی برادر وی؟»

وی ووشیان گفت:«هیچی من فقط دارم چند تا چیزو بهم وصل میکنم تا ارتباطشونو بفهمم.»

نیه هوایسانگ پرسید:«چه چیزایی رو؟»

وی ووشیان گفت:«جین گوانگیائو گفت یه نفر نامه تهدید آمیزی واسش فرستاده و گفته بوده به همه عالم میگه اون چه کارایی کرده...بزار اینجا فرض کنیم داشت راست میگفت و هیچ کلکی تو کارش نبود.اون آدم داشت یه کار بیخودی انجام میداد » او ادامه داد :«اگه میخواستی گناهای یه نفرو مستقیما فاش کنی چرا باید به خودت زحمت بدی و بهشون بگی از کاراشون مدرک داری؟»

نیه هوایسانگ گفت:«مگه برادر....رئیس مکتب جین مگه نگفت که اون شخص ازش خواسته عذرخواهی کنه و خودشو تحویل بده؟»

وی ووشیان گفت:«از خواب بیدار شو....معلوم بود که جین گوانگیائو به هیچ قیمتی خودشو تحویل نمیداد...خب اصن دلیل این کار چی بود؟ ظاهرش میگه هیچ منظوری در کار نیست ولی کسی که تونسته رازهای مخفی و زیرخاکی جین گوانگیائو رو کشف کنه این موقع میاد کار بیخودی انجام میده؟ همچین حرکت بیخودی هدف داره،میتونه واسه تحریک کردن اون یا وادار کردنش به کار دیگه ای این حرکت رو انجام داده باشه!»

لان شیچن با وحشت از جا پرید:«تحریک؟ تحریک به چه کاری؟»

لان وانگجی با صدای آرامی گفت:«باعث بشه جین گوانگیائو دست به کشتار بزنه!»

اگر زوو جون در حالت معمول قرار داشت در دم این موضوع را می فهمید اما الان بنظر میرسید در ذهنش فضای زیادی برای فکر کردن نمانده است.

وی ووشیان گفت:«درسته،این نامه دقیقا برای این بود تا جین گوانگیائو یک حرکت بی سابقه و عجولانه برای کشتن بقیه رو انجام بده.مگه توی نامه بهش نگفته بودن باید طی ۷ روز منتظر مرگش باشه؟ خب اونم در جواب اولین حرکت رو انجام میده....اون طی هفت روز همه نیروهای اصلی دنیای تهذیبگری رو توی تپه های تدفین جمع کرد تا بگه کی اول خواهد مرد!»

لان شیچن گفت:«میخوای بگی هدف اصلی نویسنده نامه همین بود؟ فقط اونو وادار کرد یه عکس العملی نشون بده؟»

وی ووشیان گفت:«من اینطوری فکر میکنم»

لان شیچن در حالیکه سر خود را تکان میداد گفت:«....پس حالا نویسنده اون نامه چه قصدی داره؟ میخواسته رازهای جین گوانگیائو فاش بشه یا قبایل رو نابود کنه؟»

وی ووشیان گفت:«ساده اس...به اتفاقات بعد از شکست محاصره توجه کنین...وقتی همه توی لنگرگاه نیلوفر جمع شدن،هیجان شدیدی داشتن و به سیسی و بیسائو خوشامد گفتن....من فکر نمیکنم ورود اون دو تا شاهد هم تصادفی بوده باشه...بعد همه چیز یکجا جمع و رازها همه فاش شدن» وی ووشیان بعد از مکث کوتاهی ادامه داد:«اونا نمیخواستن فقط اسم جین گوانگیائو رو خراب کنن بلکه میخواستن دشمن دنیا محسوب بشه ...پس باید یه حرکت مهلک انجام میشد——در این صورت امکان بازگشتی وجود نداشت!»

نیه هوایسانگ گفت:«بنظر میاد اون شخص از زمان خیلی زیادی روی نقشه اش داشته کار میکرده!»

وی ووشیان به او نگاهی انداخته و ناگهان پرسید:«راستی،مگه مسئول حفاظت از جسم چیفنگ زون رو بعهده نداشتی رئیس مکتب نیه؟»

نیه هوایسانگ جواب داد:«خب من ازش مراقبت میکردم ولی همین امشب بهم خبر دادن که جسم برادرم توی چینگه ناپدید شده! وگرنه چرا باید با عجله برمیگشتم به چینگه و گیر سوشه میوفتادم....؟؟»

وی ووشیان دوباره پرسید:«رئیس مکتب نیه،من شنیدم شما اغلب بین مکتب لانلینگ جین و گوسولان در سفر هستین درسته؟؟»

نیه هوایسانگ گفت:«بله!»

وی ووشیان گفت:«پس شما موژوان یو را نمیشناختین؟»

نیه هوایسانگ جواب داد:«هاه؟»

وی ووشیان گفت:«یادمه اولین بار بعد از مراسم قربانی که شما رو دیدم اصلا منو بخاطر نیاوردین...حتی از هانگوانگ جون پرسیدی من کی هستم؟ بهرحال موژوان یو،یکبار جین گوانگیائو رو اذیت کرده بود حتی تونسته بود به متونی که جین گوانگیائو پنهان کرده دسترسی داشته باشه .... و شما هم،بخاطر شکایت هاتون دائم میرفتین اونجا...اگه با موژوان یو آشنایی نداشتین هیچ وقت هم اونجا ندیده بودینش؟»

نیه هوایسانگ سر خود را خاراند:«برادر وی،برج طلایی جای بزرگیه...من اونجا همه کسی رو هم نمیدیدم چه برسه به اینکه هرکیو ببینم یادم بمونه! مهم تر از همه اینکه....» او کمی آشفته بنظر میرسید :«شما که میدونین چیا پشت سر موژوان یو میگفتن ...قضیه اش یه جوری بود که... مکتب لانلینگ جین بدجوری سعی داشت موضوع اونو مثل یه راز پنهان کنه....خیلی عجیب نبود که نتونستم ببینمش درسته؟ شاید حتی برادر شیچن هم اونو ندیده باشه!»

وی ووشیان گفت:«اوه درسته، زوو جون هم موژوان یو رو نمیشناخت!»

نیه هوایسانگ گفت:«جدی؟ من که واقعا متوجه نمیشم...اگه موژوان یو رو میدیدم چرا از روی عمد باید وانمود میکردم نمیشناسمش؟ اصلا نیازی بود واقعا؟»

وی ووشیان لبخندی زد:«چیزی نیست فقط حس کردم یه مشکلی هست واسه همین پرسیدم!»

با اینهمه در دل گفت *آره که بود بخاطر اینکه بدونی این موژوان یو همون موژوان یوئه!*

همه مو ژوان یو را پسری ترسو و کمرو توصیف میکردند.او چطور جرات کرد جان خود را به کف دست بگیرد و جسمش را قربانی کند؟ چرا دست چپ چیفنگ زون آنجا رها شده بود؟ جین گوانگیائو کاملا تصادفی دست به این اقدام زده بود؟ چرا دست چپ در دهکده مو پیدا شد،درست همانجایی که موژوان یو جسمش را قربانی کرده بود و دقیقا کسی که پس از تناسخ دوباره به جسمش برگشت وی ووشیان بود؟ چرا این اتفاقات در جای دیگری صورت نگرفت؟

جسد چیفنگ زون توسط مکتب چینگه نیه دفن شده بود.در تمام این سالها،آیا نیه هوایسانگ که همیشه برادر ارشدش را تحسین میکرد واقعا درباره جا به جا شدن جسد دچار اشتباه شده بود؟

وی ووشیان بجای دیگر مسائل همین را ترجیح میداد.

شاید پیش از مرگ نیه مینگجو،نیه هوایسانگ واقعا چیزی نمیدانست ولی بعد از مرگ برادرش از همه چیز باخبر بود.منجمله اینکه جسد نیه مینگجو جا به جا شده همچنین شخصیت واقعی برادری که اینهمه به او اعتماد داشت را هم شناخته بود.

او برای یافتن جسد برادرش دست به جستجو زده بود ولی بعد از سالها تلاش زیاد،تنها توانست یک دست چپ از او بیابد.

او به این اقدام متوسل شد زیرا چیز دیگری نبود که بتواند او را راهنمایی کند.بعلاوه،دست چپ بطرز غیر قابل باوری وحشی بود و فرونشاندن قدرتش برای او کار آسانی نبود.اگر دست در

کنار او میماند میتوانست خون و خونریزی بپا کند.پس شخصی را بیاد آورد،کسی که میتوانست با چنین مشکلات و مسائلی بخوبی روبرو شود.

فرمانده ییلینگ!

ولی فرمانده ییلینگ تکه تکه و ناپدید شده بود پس او باید چه میکرد؟ اینجا کس دیگری را بیاد آورد...موژوان یو که از برج ماهی طلایی بیرون انداخته شده بود.

شاید نیه هوایسانگ برای گرفتن اطلاعات از موژوان یو یکبار با او صحبت کرده بود.از روی نارضایتی و شکایات موژوان یو،فهمیده بود که او آن تکه متنی که در حاوی تکنیک ممنوعه ثبت شده در وسایل جین گوانیائو بوده را خوانده است.پس موژوان یو را که بخاطر تحقیرهای اعضای قبیله خود به تنگ آمده بود ترغیب کرد برای انتقام از تکنیک ممنوعه قربانی کردن جسم استفاده کند.

و چه شبح وحشی را باید احضار میکرد؟

مشخصا او فرمانده ییلینگ بود!!

موژوان یو که دیگر تحمل شرایط خود را نداشت،دایره طلسم را طراحی کرد و نیه هوایسانگ نیز از این فرصت استفاده نمود و دست چپ وحشی متعلق به چیفنگ زون را آنجا رها کرد.

از این لحظه به بعد نقشه با موفقیت شروع شد.دیگر نیاز نبود انرژی زیادی بخرج بدهد تا بدنبال بقیه بدن برادرش بگردد بجایش تمام آن کارهای مشکل و پر دردسر را به وی ووشیان و لان وانگجی سپرد و تنها نیاز بود خودش تمام حرکات را از دور بررسی و نظاره کند.

زمانی که جین لینگ،لان سیژویی،لان جینگ یی و دیگر بچه ها با حوادث گربه های مرده در سر راه خود روبرو شدند نیز شخصی بعمد درحال ایجاد این رخداد های عجیب بود.همچنین آن شکارچی ناشناسی که راهی نزدیک دهکده را نشان آنها داده بود نیز بدون شک هدف اصلیش نشان دادن شهر ایی به آن شاگردان ساده بود.اگر وی ووشیان و لان وانگجی کمی

بی دقتی میکردند و نمیتوانستند بخوبی از آنها مراقبت کنند نیز هر اتفاقی که در شهر ایی بسر شاگردان می آمد باز جین گوانگیائو مقصر شناخته میشد.

بهرحال هر قدر جین گوانگیائو بیشتر محکوم میشد بهتر بود.زیرا این تبهکار هر قدر بیشتر اشتباه میکرد و از خود مدارکی بجا میگذاشت نتیجه بهتری میداد و اگر نتیجه این نقشه به مرگ او منتهی میشد که بسیار بهتر بود.

لان وانگجی با نوک بیچن،جعبه سیاه را که کنار تابوت بود را برگرداند.پیش از آنکه بطرف وی ووشیان برگردد طلسمی که روی جعبه حکاکی شده بود را نگاه کرد:«سر!»

از این جعبه برای نگهداری سر نیه مینگجو استفاه شده بود.احتمالا جین گوانگیائو پس از اینکه سر را از برج ماهی طلایی خارج کرده به اینجا آورده و همینجا دفن نموده بود.

وی ووشیان با تکان داد سرش گفت:«رئیس مکتب نیه، شما میدونین از ابتدا چی داخل تابوت بوده؟»

نیه هوایسانگ گفت:«من چطور باید بدونم؟ ولی باتوجه به ظاهر برادر.....اوه،نه——رئیس مکتب جین بنظر میرسید شاید واقعا چیز مهمی واسه اون بوده هاه؟»

استاد تعالیم شیطانی

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس ها اون رو دریافت کنین.

سایت myanimes.ir

myAnimes@

myAnimess@

myMangas@

مترجم:دختری با ماسک شیشه ای